

در ادامه روایتی که از امام صادق(ع) در چهل حدیث امام مورد اشاره قرار گرفته بود، امام(ع) فرموده بودند که آن صنفی از اهل علم که نجات پیدا می‌کنند آن صنفی هستند که صاحب الفقه و العقل هستند

صفتی برای صاحب الفقه و العقل برشمرده شده بود که امروز به یکی از آن صفات را به صورت کوتاه اشاره می‌کنیم و آن اینکه می‌فرماید «داعیاً مشفقاً مقبلاً علی شأنه» یکی اینکه دعا کننده است به تعبیری خواننده است، خدا را میخواند و بر حذر است، مشفق است و مقبلاً علی شأنه، حد خودش را میداند، بمناسبت این فراز داعیاً و اینکه فردا روز شهادت امام جواد(ع) است، یک روایتی در بحار نقل شده روایت بسیار زیبایی است، که وقتی که مأمون دختر خودش را به حباله نکاح امام جواد(ع) درآورد حضرت یک نامه ای به مأمون نوشتند در این نامه تعابیری دارند از جمله می‌گویند کنوزنا فی الآخرة، گنج‌های ما در آخرت است و گنج‌های شما در دنیا است و بعد می‌گویند که به هر حال هرکسی ازدواج می‌کند یک مهریه‌ای باید قرار بدهد من می‌خواهم مهریه دختر تو یک گنجی قرار بدهم که این گنج را از پدرم علی ابن موسی الرضا(ع) که او از پدرش که او از پدرش تا میرسد به پیامبر(ص) و او از جبرئیل(ع) گرفت و جبرئیل(ع) بر پیامبر(ص) نازل شد و گفت هذه مفاتیح کنوز الدنیا و الآخرة؛ این کلید گنج‌های دنیا و آخرت است، فاجعلها وسائلک الی مسائلک این کلیدی که میدهم را وسیله ای برای مشکلات و طلب‌های خودت قرار بده.

پس امام جواد(ع) نامه‌ای نوشتند و اینچنین مضمونی را از همه اجدادشان نقل میکنند، جالب است در روایت می‌گوید پدرم این را گذاشت کف دست من، که پدرش امام کاظم(ع) به او داده بود، که امام صادق(ع) به امام کاظم(ع) داده بود، همه را هم یکی یکی می‌شمارد، مطلب باید خیلی مطلب مهمی باشد که همه ائمه(ع) تا به جبرئیل(ع) این مطلب را نقل می‌کنند، برای هم ذکر می‌کردند. دارای اهمیت فوق العاده‌ای است، چندین نکته درس آموز هم درش هست، یکی اینکه مأمون دشمن از امام جواد این مطلب را فرا میگیرد، این همان خیر کثیری است که زراره فاطمه(س) که که از آن‌ها تعبیر به کوثر هم شده دارند، یعنی حتی به حال دشمنانشان دل میسوزانند، به خاطر اینکه در حقیقت مظهر ارحم الراحمین اند، بغض و کینه شخصی با کسی ندارند، حتی این که می‌گوید فاجعلها وسائلک الی مسائلک هذه مفاتیح کنوز الدنیا و الآخرة، این را به مأمون هم یاد میدهند، حالا اینکه نمیتواند او استفاده کند بحث دیگری است و الا دلسوزی ائمه(ع) بما هو لازم مقامشان است، مگر کسی میتواند معصوم باشد، جایگاهش جایگاه امام باشد و همچنین دلسوزی نداشته باشد؟ آنوقت ده دعا در اینجا امام جواد(ع) نقل میکند، دعای طلب رزق است، دعای طلب حج است، دعای طلب استقاله



و نجات از آتش است، فراز های بلندی دارد، روایت مفصلی است، در بحار نگاه کنید. به هر حال فردا با توجه به اینکه مربوط به امام جواد هم هست تورقی بکنید، بحار جلد ۹۱ صفحه ۱۱۹؛ در همان بحار این روایت را کافی به طور مستقیم هم از پیامبر(ص) نقل کرده، جلد ۹۱ صفحه ۱۷۴ مرحوم مجلسی این روایت را به طور مستقیم هم از نبی مکرم اسلام حضرت محمد (ص) نقل کرده است، یک فرازی این روایت دارد با همه بلندی آن که واقعا جا دارد آدم همه این فراز را ببیند همه هم دعاست، میفرماید اللهم لك الحمد علی مرد نوازل البلاء من خدایا تورا شکر میکنم برای اینکه نوازل بلا را برگرداندی، نوازل جمع نازله است، نازله هم کتاب العین خلیل به معنای «شدید» معنا کرده است؛ گفته من به خاطر آن بلاهای بسیار شدید که میتوانست نازل بشود اما شما آنها را نازل نکردید من به خاطر آنها شما را شکر میکنم، حمد میکنم. چه اتفاقاتی میتوانسته در زندگی هرکدام از ما بیفتد و نیفتاد و اینها را خداوند برگرداند، خداوند آنها را از زندگی ما باز داشت، خداوند آنها را از زندگی ما پس زد، ما معمولا به نداشته هایی که اگر داشتیم لذتش را میبردیم خیلی توجه میکنیم اما به نداشته هایی که اگر داشتیم چه مصیبت هایی میکشیدیم توجه نمیکنیم، انسان چون توقعش خیلی زیاد است، نه به نعمت هایی که دارد و نه به آنچه میتوانست بر سرش بیاید و بلای روزگارش بود و نیامد توجه میکند، معمولا به دو چیز توجه داریم یکی به آنچه داریم و از آن ناراحتیم و یکی به آنچه نداریم و اگر داشتیم لذتش را می بردیم، درحالیکه ببینید چقدر نعمت ها داریم و چقدر مشکلات میتوانستند در زندگی هرکدام از ما پیش بیاید که پیش نیامده است، همین اطراف خودمان را نگاه کنیم، دانه دانه افرادی که اطراف ما هستند هرکدام مشکلاتی دارند که به حمدالله ما نداریم، توجه به این نکته بسیار توجه درستی است، اللهم لك الحمد علی مردّ نوازل البلاء یعنی چیزهایی که تو برگرداندی و من نمیدانم، حالا از مرض باشد، از مشکلات دیگر باشد، هزاران هزار مشکلی که اگر بخواهیم ردیفش کنیم بحث مان عبور میکند و وقتمان کم می آید.

اینجا یک سوالی مطرح است و آن اینکه بلاء در روایات بسیار زیادی ستوده شده است. یک تعبیری دیدم از امام صادق(ع) در کافی جلد ۲ صفحه ۲۶۰ خیلی تعبیر سنگینی است، حضرت میفرماید «المصائب منّح من الله» منح یعنی هدیه، میفرماید مصائب هدیه هایی از طرف خداست، یا باز از امام صادق(ع) ذکر شده که فرموده اند «البلاء زین المومن»، بلا زینت مومن است، توی اشعار خودمان هم داریم که ای آنکه غمگنی و سزاواری / و ندر نهان سرشک همی باری / شو، تا قیامت آید زاری کن / کی رفته را به زاری باز آری / اندر بلای سخت پدید آید / فضل و بزرگمردی و سالاری. خب این سوال که از طرفی بلا ستوده



شده، در روایت دیگری که به مضمونش هم موارد زیادی داریم، البلاء للولاء، ابتلا و امتحان همین مَحَن اینها امتحانات خداست. چطور آنجا الحمدلله را برای نوازل بلا گرفته در اینجا گفته بلا خوب است؟ شاید جمعش به این باشد که روایتی است در غررالحکم از امیرالمومنین (ع) که حضرت می فرمایند: «أكبر البلاء فقر النفس» دقت کنید نمیگوید فقر، میگوید فقر النفس، بدترین بلاها این است که انسان نفس ذلیلی داشته باشد، آدم ذلیل باشد، فقر النفس داشته باشد. امام یک وصیتنامه ای نسبت به ابوی ما دارند که بسیار نکته لطیفی در آن هست، ببینید عظمت روح از اینجا معلوم میشود، میگویند در روز های دوره رضاشاه که عمامه از سر طلبه ها برمیداشتند و قباها را پاره میکردند و تبدیل به کت میکردند، جاهای دیگر هم دارند میگویند در آن شرایط بسیار سخت که انگار سخت ترین شرایطی بوده که امام تصور میکردند، میگویند در آن شرایط یک روز از جلو نانوائی رد میشدم، یک طلبه ای را، اهل علمی را دیدم که کنار نانوائی نشسته یک نانی دستش گرفته لباسش را هم درآورده اند، قبایش را هم قیچی کرده اند کنار کوچه نشسته و نان میخورد، به او گفتم که اوضاع چطور است؟ گفت والا قبای ما را که پاره کردند، عبا را هم دادیم به کسی؛ گفتیم قبای پاره که عبا نمیخواهد، الآن هم این نان را میخوریم تا فردا هم خدا کریم است، تعبیر امام خیلی تعبیر عجیبی است، میگویند پسرم اگر به تو بگویم که من هنوز به حال او غبطه میخورم به این اعتمادی که به خدا دارد، باور کن؛ اینکه اساسا فقر نفس ندارد، دنیا در چشمش خیلی کوچک تر از این است که حالا همه فراز و فرود هایش اصلا ارزشی داشته باشد، شد شد، نشد هم نشد، خب امروز نان مان را میخوریم تا فردا چه اتفاقی بیفتد خدا کریم است، این به معنای وادادگی، پس زدگی، عدم مسئولیت اجتماعی و اینها نیست، این مطلب را کسی در نامه اش نوشته که حد اقل در روحانیت شیعه الی یومنا هذا به مسئولیت پذیری او کسی نبوده است؛ یعنی همه اگر هزار مصلحت اندیشی کردند حداقل راجع به امام هر حرفی هم بزنند در اینکه خانه نشین و کناره بگیر نبوده این نقد را هیچ کس وارد نکرده است، اما با همه اینها او میگوید آن حال، حال خوشی است چرا؟ چون فقر النفس نیست، این نفس فقیر نیست، ذلیل نیست، نفس اعتماد به خدا دارد، قصه ها در این قضیه زیاد است.



« و التحقيق فى المقام ان يقال: ان إطلاق كل من القولين ليس فى محله .

و بيان ذلك ان التمايز فى العلوم تارة يراد به التمايز فى مقام التعليم و التعلم، لكى يقتدر المتعلم و يتمكن من تمييز كل مسألة ترد عليه، و يعرف انها مسألة أصولية أو مسألة فقهية أو غيرهما، و أخرى يراد به التمايز فى مقام التدوين، و بيان ما هو الداعى و الباعث لاختيار المدون عدة من القضايا و القواعد المتخالفة، و تدوينها علماً واحداً، و تسميتها باسم فارد، و اختياره عدة من القضايا و القواعد المتخالفة الأخرى و تدوينها علماً آخر و تسميتها باسم آخر و هكذا .

اما التمايز فى المقام الأول، فيمكن أن يكون بكل واحد من الموضوع و المحمول و الغرض، بل يمكن أن يكون ببيان فهرس المسائل و الأبواب إجمالاً .

و الوجه فى ذلك هو ان حقيقة كل علم، حقيقة اعتبارية و ليست وحدتها، وحدة بالحقيقة و الذات ليكون تمييزه عن غيره - بتباين الذات - كما لو كانت حقيقة كل واحد منهما من مقولة على حدة، - أو بالفصل - كما لو كانت من مقولة واحدة بل وحدتها بالاعتبار و تمييز كل مركب اعتبارى عن مركب اعتبارى آخر، يمكن بأحد الأمور المزبورة .

و اما التمايز فى المقام الثانى فبالغرض، إذا كان للعلم غرض خارجى يترتب عليه، كما هو الحال فى كثير من العلوم المتداولة بين الناس كعلم الفقه و الأصول و النحو و الصرف و نحوها. و ذلك لأن الداعى الذى يدعو المدون لأن يدون عدة من القضايا المتباينة علماً كقضايا علم الأصول - مثلاً - و عدة أخرى منها علماً آخر، كقضايا علم الفقه، ليس إلا اشتراك هذه العدة فى غرض خاص، و اشتراك تلك العدة فى غرض خاص آخر، فلو لم يكن ذلك ملاك تمايز هذه العلوم بعضها عن بعض فى مرحلة التدوين، بل كان هو الموضوع، لكان اللازم على المدون ان يدون كل باب - بل كل مسألة - علماً مستقلاً لوجود الملاك كما ذكره صاحب لكفاية (قده)

و اما إذا لم يكن للعلم غرض خارجى يترتب عليه سوى العرفان و الإحاطة به، كعلم الفلسفة الأولى، فامتيازها عن غيره إما بالذات أو بالموضوع أو بالمحمول .

كما إذا فرض ان غرضاً يدعو إلى تدوين علم يجعل الموضوع فيه (الكرة الأرضية) - مثلاً - و يبحث فيه عن أحوالها من حيث الكمية و الكيفية و الوضع و الأين، إلى نحو ذلك، و خواصها الطبيعية و مزايها على أنحائها المختلفة. أو إذا فرض ان غرضاً يدعو إلى تدوين علم يجعل موضوعه (الإنسان) و يبحث فيه عن حالاته الطارئة عليه، و عن صفاته من الظاهرية و الباطنية، و عن أعضائه و جوارحه و خواصها فامتياز العلم عن غيره فى مثل ذلك، إما بالذات أو بالموضوع و لا ثالث لهما، لعدم غرض خارجى له ما عدا العرفان و الإحاطة، ليكون التمييز بذلك الغرض الخارجى .

كما انه قد يمكن الامتياز بالمحمول فيما إذا فرض ان غرض المدون يتعلق بمعرفة ما تعرضه الحركة - مثلاً - - فله أن يدون علماً يبحث فيه عن ما تثبت الحركة له، سواء كان ما له الحركة من مقولة الجوهر أم من غيرها من المقولات فمثل هذا العلم لا امتياز له إلا بالمحمول .



و بما حققناه تبیین لک وجه عدم صحت إطلاق کل من القولین، و ان تمیز ای علم عن آخر کما لا ینحصر بالموضوع، کذلک لا ینحصر بالغرض بل کما یمکن أن یکون بهما، یمکن أن یکون بشیء ثالث - لا هذا و لا ذاک

-۰

ثم ان من القریب جداً أن یکون نظر المشهور فیما ذهبوا إلیه من أن تمایز العلوم بالموضوعات، إلی تقدم رتبة الموضوع علی رتبتی المحمول و الغرض و لعلهم لأجله قالوا ان التمایز بها، و لیس مرادهم الانحصار، و إلا فقد عرفت عدمه.<sup>۱</sup>

خلاصه: مرحوم خوئی، تمایز علوم را گاهی به مقام تعلیم می داند یعنی صورتی که اگر نمی دانیم فلان مسئله مربوط به کدام علم است بتوانیم آن را، در علم مربوطه داخل کنیم. در این صورت ممکن است از هر یک از غرض، محمول یا موضوع و یا حتی فهرست مسائل علم کمک بگیریم.

اما لازم به ذکر است که این مقام، محل بحث ما در این جا نیست.

و اما تمایزی که تدوین کنندگان علوم را به چینش یک دسته از قضایا در کنار هم و کنار گزاردن قضایای دیگر، و داشته است: از منظر مرحوم خوئی گاهی آنچه تدوین کنندگان را به ساختن یک علم واداشته غرضی است که بر یک علم مترتب می شود. ایشان این دسته از اغراض را اغراض خارجی (که ثمرات خارجی دارد) می نامد. و گاهی تدوین کنندگان یک علم، غرض خارجی ندارند بلکه صرفاً می خواهند نسبت به یک مطلب احاطه کامل پیدا کنند. (یعنی نمی خواهد مشکله ای را حل کند و یا ثمره ای خارجی بر تدوین علم بار نماید). در این صورت گاهی تدوین کننده دانش می خواهد پیرامون موضوعی خاص تحقیق کند یا محمولی خاص یا ذاتی خاص؛ ایشان برای هر یک از موارد مثال هایی می آورند.

ما می گوئیم:

اولاً: مراد از مقام تعلیم و تعلم و با توجه به اینکه به «فهرست مسائل» هم اشاره کرده اند، ظاهراً مربوط به یک فردی ناشناس به علم است که از روی تقلید می خواهد بداند در یک علم چه چیزهای بحث می شود و لذا آوردن این بحث در این جا، تناسبی با بحث ندارد.

ثانیاً: فرق گذاشتن بین غرض خارجی و غرض داخلی، به چه معناست؟

غرض از تدوین یک علم یعنی هدف مدوّن. و اینکه این هدف گاه در خارج اثری دارد و گاه ندارد، تاثیری در علت فاعلی نمی گذارد. فراموش نکنیم که غرض علت غایی دارد و علت غایی، علت فاعلیت فاعل است.

ثالثاً: مراد ایشان از «بالذات» در عبارتشان معلوم نیست. چرا که کسی که به دلخواه به دنبال چینش یک دسته از قضایا می گردد، یا قضایایی با موضوع واحد و یا قضایایی با محمول واحد را کنار هم می گذارد البته ممکن است مراد ایشان همان حیثیت (مورد اشاره مرحوم نائینی) یا سنخیت (که مورد اشاره حضرت امام بود) را مدّ نظر داشته باشد.

ضمن آنکه لازم است یادآور شویم که ایشان همین مطلب را که از المحاضرات یاد کردیم در حاشیه اجود التقریرات نیز آورده اند

۱. المحاضرات فی الاصول؛ ج ۱ ص ۲۵ الی ۲۷



ولی در آنجا به تمایز «بالذات» اشاره ای ندارند و در غرض داخلی، تمایز را تنها به موضوع و محمول دانسته اند<sup>۱</sup>. پس ما حصل فرمایش ایشان آن است که مدوّن علم به خاطر غرض خود، آنچه تأمین کننده غرض او باشد (خارجی باشد یا داخلی) را به عنوان ملاک یک علم قرار می دهد و این همان فرمایش مرحوم آخوند است. چنانکه همین نکته را از تقریری که آیه الله سیستانی از کلام مرحوم آیه الله خوئی ارائه کرده اند فهمید:

«النظریه الرابعة : ما طرحه الاستاذ السيد الخوئی فی تعلیقة اجود التقریرات من كون المیزان فی وحدة العلوم و كثرته مختلف حسب اختلاف غرض التدوین للعلم، فاذا كان الغرض من تدوین العلم هو البحث عن حقایق الموجودات مثلاً كما فی علم الحكمة فالمعیار حیثئذ هو الموضوع، و اذا كان الغرض منه البحث عن بعض المحمولات كالحركة مثلاً فی أى موضوع كانت سواء أكانت أینا أم كیفاً أم جوهراً فالمیزان بالمحمول، و اذا كان الغرض من البحث متعلقاً بما یوصل لغایة معینة و هدف معین فالمعیار حیثئذ بالغرض كعلم المنطق الموصل لعدم الخطأ فی الفكر، فلا یصح جعل میزان واحد للتمايز و الاجتماع»<sup>۲</sup>.

نکاتی پیرامون مطلب آیت الله سیستانی :

- (۱) ایشان مقام تعلیم را مورد اشاره قرار نداده اند (که به نظر کاری صحیح است)
- (۲) ایشان، بر خلاف صراحت کلام مرحوم خوئی، به غرض داخلی و خارجی اشاره ندارند.
- (۳) ما حصل برداشت ایشان، همان اصالت دادن به «غرض» است.



۱. حاشیه اجود التقریرات ؛ ص ۷

۲. الرافد ؛ ص ۱۱۰